

دوفصلنامه عقل و دین، مؤسسه دین پژوهی علوی،
سال شانزدهم، شماره سیام (بهار و تابستان ۱۴۰۳)

The Rationality of the Quranic Argument: An Analysis of the Hierarchical Structure of Divine Self-sufficiency in the Refutation of Shirk (An Exegetical Study of Surah Saba, Verses 22-23)

Reza Mollazade Yamchi¹ \ Ali Mohammadian²

Abstract

This research, aiming to transition from conventional propositional analyses in the exegetical tradition to a macro-structural analysis, deconstructs the logical architecture and rhetorical strategies of the Qur'an in its confrontation with polytheism (shirk). Focusing on verses 22-23 of Surah Saba as a compact argumentative unit, this paper adopts a text-based approach, employing qualitative content analysis on a corpus of key exegetical works from major Islamic schools to investigate the internal logic governing these verses. The findings indicate that these verses articulate a coherent hierarchical argument systematically closing all intellectual loopholes for polytheism. The argument commences by nullifying the most comprehensive claim, "independent ownership," and proceeds by negating "subordinate partnership" in dominion and "assistance" in governance, thereby tightening the logical encirclement. The culmination of this argument is refuting the final recourse of the polytheists: "autonomous intercession" conditioning it upon "Divine permission," strips any independence or influence from all besides God. The analysis reveals that the foundational axiom of this argumentative architecture is the theological concept of "Absolute Divine Self-Sufficiency" (*al-Istighnā' al-Ilāhī*); an essential self-sufficiency derived from the positive attributes of "Invincible Might" (*Izzah*) and "Flawless Wisdom" (*Hikmah*). In addition to its logical structure, this research demonstrates the Qur'an's rhetorical rationality by showing how the argument is completed through the dramatic portrayal of the "scene of angelic awe and trepidation" (*faza' malā'ikī*), which manifests the rational argument in the realm of intuitive certainty and blocks the way to any sort of polytheism. The primary innovation of this research is the discovery of this integrated structure and its conceptualization as the "Argument of Divine self-sufficiency" (*Burhān al-Istighnā'*), which presents a model of the Qur'an's systematic rationality and effective rhetoric.

Keywords: Argument of Divine self-sufficiency, Quran, rationality, structural analysis, Shirk, surah Saba.

¹ - Post-Phd researcher, Quran and hadith knowledge, Faculty of Theology, Ferdowsy University, Mashad, Iran, (Corresponding author), reza.mollazadehyamchi@alumni.um.ac.ir

² - Associate professor, Faculty of Islamic Jurisprudence and Law, Bozorgmehr University of Gaen, Iran, mohammadian@buqaen.ac.ir

عقلانیت در برهان قرآنی: تحلیل ساختار سلسله‌مراتبی قرآن در ابطال شرک (آیات ۲۲-۲۳ سوره سبأ)

رضا ملازاده یامچی^۱ / علی محمدیان^۲

چکیده

پژوهش حاضر، با هدف عبور از شروح مرسوم در سنت تفسیری، به تحلیل ساختار منطقی و شیوه بلاغی قرآن در مواجهه با شرک می‌پردازد. این مقاله با تمرکز بر آیات ۲۲ و ۲۳ سوره سبأ و به‌کارگیری روش تحلیل محتوای کیفی، به واکاوی منطق درونی حاکم بر این آیات با استمداد از پاره‌ای از آثار تفسیری برجسته فریقین پرداخته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد این آیات، برهانی منسجم با ساختار سلسله‌مراتبی را سامان می‌دهند که تمام منافذ فکری شرک را مسدود می‌نمایند. استدلال‌های قرآنی، با ابطال فراگیرترین ادعا یعنی مالکیت استقلالی معبود مشرکان، آغاز می‌شود و به‌ترتیب با نفی شراکت تبعی در مُلک و معاونت در تدبیر، پیگیری شده و ادامه می‌یابند. درنهایت خداوند حکیم با ابطال آخرین دستاویز مشرکان، یعنی شفاعت مستقل معبود ایشان و مشروط ساختن آن به اذن الهی، هرگونه استقلال و نفوذ را از غیر خدا سلب می‌کند. تحلیل‌ها آشکار می‌سازد که اصل بنیادین استدلال قرآنی، مفهوم استغناى مطلق الهی است؛ همان غنای ذاتی که برآمده از اوصاف وی از قبیل عزت (غلبه شکست‌ناپذیر) و حکمت (تدبیر بی‌نقص) است. افزون بر این، پژوهش حاضر بلاغت قرآن را در تکمیل برهان، از طریق تصویرسازی «صحنه فرع ملانکی» نشان می‌دهد که تأثیر برهان را در ذهن و ضمیر مخاطب نهادینه ساخته و راه را بر هرگونه توجیه شرک‌آمیز مسدود می‌سازد. نوآوری اصلی تحقیق، تحلیل این ساختار یکپارچه و ایضاح آن در قالب برهان استغنا است که الگویی از عقلانیت نظام‌مند و بلاغت تأثیرگذار قرآن را ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌گان: برهان استغنا، عقلانیت، قرآن، تحلیل ساختاری، شرک، سوره سبأ.

^۱. پژوهشگر پسادکتری، علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، (نویسنده مسئول)،
reza.mollazadehyamchi@alumni.um.ac.ir

^۲. دانشیار، گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشگاه بزرگمهر قائنات، قائن، ایران،
mohammadian@buqaen.ac.ir

مواجهه قرآن کریم با پدیده شرک، صرفاً جنبه‌ای اعلامی و سلبی ندارد، بلکه بخش مهمی از این تقابل در قالب ساختارهای استدلالی نظام‌مند صورت می‌گیرد که هدف آن نه صرفاً ردّ باورهای مشرکانه، که به چالش کشیدن بنیان‌های فکری آن و دعوت مخاطب به یک بازاندیشی عقلانی است. این عقلانیت قرآنی در آیات بسیاری نمود یافته و دارای بسامد قابل توجهی است (رک: نجاتی و سامی، ۱۴۰۱: ۶۹؛ تجمیلیان و همکاران، ۱۴۰۰: ۳۱). این امر در آیاتی که به‌طور مستقیم به ابطال الوهیت غیرالله می‌پردازند، با وضوح بیشتری تجلی می‌یابد. در این میان، آیات ۲۲ و ۲۳ سوره سبأ، نمونه‌ای برجسته از این رویکرد به‌شمار می‌روند. پژوهش حاضر در پی آن است تا با گذار از تفاسیر رایج، به تحلیل ساختار کلان این برهان پرداخته و نشان دهد که چگونه قرآن با سامان‌دهی یک استدلال سلسله‌مراتبی، تمامی مجاری فکری شرک را به شیوه‌ای عقلانی مسدود می‌سازد.

متن قرآن در مواجهه با بنیادهای اندیشه شرک، صرفاً به رویکردی اعلامی و خبری بسنده نمی‌کند، بلکه در موارد متعددی، با کاربست ساختارهای استدلالی دقیق، مخاطب را به یک فرآیند تعقل و بازاندیشی فرامی‌خواند. این رویکرد عقلانی، به‌ویژه در آیاتی که به‌طور مستقیم به ابطال الوهیت غیرالله می‌پردازند، تجلی بارزی می‌یابد. در این میان، آیات ۲۲ و ۲۳ سوره سبأ نمونه‌ای برجسته به‌شمار می‌روند که به اذعان طیف وسیعی از مفسران، از متقدمین تا متأخرین، برای شالوده‌شکنی بنیان‌های شرک نازل شده‌اند (برای نمونه: فخررازی، ۱۴۲۰: ج ۲۵، ۲۰۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۸، ۶۰۹؛ طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۶، ۳۷۰؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۰: ج ۲۲، ۵۱). اهمیت این پژوهش در عبور از شرح تفسیری به تحلیل ساختاری و کلامی نهفته است. سنت غنی تفسیری، به‌ویژه در آثار مفسران برجسته‌ای چون فخررازی (۱۴۲۰: ج ۲۵، ۲۰۳)، طبری (۱۴۱۲: ج ۲۲، ۶۱) و ابن‌عاشور (۱۴۲۰: ج ۲۲، ۵۲)، به‌روشنی ابعاد استدلالی و جدلی آیات ۲۲ و ۲۳ سوره سبأ را در ردّ مراحل مختلف شرک تبیین کرده است. با وجود این، غالب این تحلیل‌ها در سطح تبیین گزاره‌های منفرد باقی مانده و کمتر به تبیین سیر سلسله‌مراتبی که این گزاره‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد، پرداخته‌اند. نوآوری بنیادین این مقاله در دو سطح متوالی تعریف می‌شود: نخست، در سطح روش‌شناختی، این پژوهش با الهام از رویکرد نظام‌مند برخی

مفسران که به تفکیک مراتب شرک پرداخته‌اند (فخررازی، ۱۴۲۰: ج ۲۵، ۲۰۳-۲۰۴)، به ارائه یک تحلیل ساختاری منسجم از آیات می‌پردازد و نشان می‌دهد که ترتیب نفی مالکیت، شراکت، معاونت و درنهایت شفاعت، یک سیر منطقی نزولی و هدفمند برای مسدود ساختن تمام منافذ فکری شرک است. دوم، در سطح مفهومی، این مقاله با استخراج اصل موضوعه و زیربنایی این برهان از دل تفاسیر که همانا استغناي ذاتی خداوند است (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۲۲، ۶۲؛ حقی، بی‌تا: ج ۷، ۲۹۰)، آن را در قالب یک مفهوم کلیدی و قابل تحلیل یعنی «برهان استغنا» صورت‌بندی و معرفی می‌کند. به عبارت دیگر، این پژوهش صرفاً به گردآوری آراء نمی‌پردازد، بلکه با کشف و نام‌گذاری ساختار منطقی حاکم بر آیات، یک بازخوانی نوآورانه ارائه می‌دهد که نه تنها به فهم عمیق‌تر این دو آیه کمک می‌کند، بلکه الگویی از عقلانیت نظام‌مند قرآن در مواجهه با مهم‌ترین چالش کلامی خود یعنی شرک را آشکار می‌سازد. در راستای دستیابی به هدف ذکر شده، پژوهش حاضر در پی پاسخ به سه پرسش اساسی و به هم پیوسته است: نخست، تلاش می‌شود تا براساس داده‌های تفسیری موجود، به این پرسش پاسخ داده شود که ساختار منطقی برهان ابطال شرک در آیات ۲۲ و ۲۳ سوره سبأ چگونه است؟ دوم و در لایه‌ای عمیق‌تر، این پژوهش نقش اصل کلامی بنیادین استغناي الهی را در پی‌ریزی و انسجام‌بخشی به این برهان مورد واکاوی قرار می‌دهد و درنهایت در سطح تحلیلی، مقاله به این پرسش کلیدی می‌پردازد که چگونه تحلیل سلسله‌مراتبی این استدلال، عقلانیت رویکرد قرآن در مواجهه با شرک را آشکار می‌سازد؟

لازم به ذکر است که پژوهش حاضر از نظر روش شناختی، بر پایه تحلیل محتوای کیفی استوار است. در این چارچوب، پیکره تحلیلی پژوهش، که قلمرو داده‌ها را برای دستیابی به یک تحلیل متمرکز و عمیق معین می‌سازد، بر مجموعه‌ای از تفاسیر کلیدی و تأثیرگذار فریقین استوار است. این مجموعه با هدف پوشش دادن طیف‌های مختلف فکری و تاریخی، شامل آثار برجسته‌ای از متقدمین و متأخرین همچون جامع البیان طبری، مجمع البیان طبرسی، الکشاف زمخشری، التفسیر الکبیر فخررازی، المیزان علامه طباطبایی و التحریر و التنویر ابن عاشور می‌باشد. این ساختار، نه به‌عنوان یک منبع محدودکننده، بلکه به‌مثابه میدانی مشخص برای استخراج و تحلیل ساختاری در نظر گرفته شده است؛ رویکردی که با پرهیز از تحمیل پیش‌فرض‌های بیرونی، اصالت و استنادپذیری یافته‌ها را تضمین می‌کند. فرآیند تحقیق در سه گام اصلی سامان می‌یابد:

۱۲ ■ عقلانیت در برهان قرآنی: تحلیل ساختار سلسله‌مراتبی قرآن در ابطال شرک (آیات ۲۲-۲۳ سوره سبأ)

نخست، تمامی گزاره‌ها، استدلال‌ها و مفاهیم مرتبط با آیات ۲۲ و ۲۳ سوره سبأ به‌صورت نظام‌مند استخراج می‌شوند. در گام بعد، داده‌های استخراج‌شده براساس مفاهیم محوری پژوهش (مانند مالکیت، شراکت، مظاهر، شفاعت و استغنا) مورد تبیین مفهومی قرار می‌گیرند. در نهایت، با استفاده از تحلیل ساختاری، روابط منطقی و سلسله‌مراتبی میان این مفاهیم مورد واکاوی قرار می‌گیرند تا ساختار و شاکله برهان قرآنی، آن‌گونه که در سنت تفسیری بازتاب یافته است، کشف و تبیین گردد.

۲- مبانی نظری برهان؛ مفهوم «استغناى الهی» در تفاسیر

هر برهان منسجمی بر یک یا چند اصل موضوعه استوار است که صدق گزاره‌های بعدی از آن ناشی می‌شود. پیش از کالبدشکافی ساختار سلسله‌مراتبی برهان قرآن در آیات ۲۲ و ۲۳ سوره سبأ، ضروری است که آن اصل بنیادین کلامی که کل این ساختار استدلالی بر پایه آن بنا شده است، تبیین گردد. با غور در مجموعه تفاسیر ارائه شده می‌توان چنین استظهار کرد که این اصل بنیادین، مفهوم استغناى مطلق الهی است؛ یعنی غنای ذاتی و بی‌نیازی کامل خداوند از هرگونه شریک، یاور و واسطه‌ای که وجود یا فعلش مستقل از اراده او باشد. این استغنا، که در اوصافی چون «العزیز» به‌معنای غالب غیرمغلوب و بی‌نیاز از غیر (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۲۲، ۶۲؛ سبحانی تبریزی، ۱۳۹۵: ج ۲۲، ۳۲۹) و «الحکیم» به‌معنای تدبیرگر بی‌نقص و به‌دور از هر فعل جزافی تجلی می‌یابد (طوسی، بی‌تا: ج ۸، ۳۹۶؛ طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۶، ۳۷۶)، مقدمه پنهان و درعین حال، قدرتمندترین مبنای عقلی برای ابطال هرگونه ادعای شرک‌آمیز است. این بخش از مقاله، با تمرکز بر همین مبانی نظری، ابتدا چارچوب خطابی و راهبرد بلاغی قرآن برای ورود به این بحث عقلانی را تحلیل کرده و سپس ابعاد مفهوم استغناى الهی را به‌عنوان زیربنای تزلزل‌ناپذیر این برهان، از دل آراء مفسران استخراج و تبیین خواهد کرد.

۳- چارچوب جدلی برهان؛ تویخ و تعجیز مبتنی بر عقلانیت

ساختار برهان قرآنی در آیات ۲۲ و ۲۳ سوره سبأ، با یک مقدمه جدلی یا اعلان خبری صرف آغاز نمی‌شود؛ بلکه با یک خطاب مبتنی بر چالش‌گری کلید می‌خورد که خود، تمهیدی هوشمندانه برای استدلال‌های بعدی است. کلام الهی با امر رسای «قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ

دُونِ اللَّهِ»، پیش از آنکه به ارائه زنجیره‌ای از گزاره‌های منطقی بپردازد، یک چالش معرفتی و آزمونی عملی را در برابر مشرکان قرار می‌دهد (فضل‌الله، ۱۴۱۹: ج ۱۹، ۳۹). مفسران، از متقدمین تا متأخرین، به اتفاق آراء این امر را نه یک درخواست حقیقی، بلکه یک شیوه بلاغی با اهداف چندگانه دانسته‌اند که در سه مفهوم کلیدی «تحدی» (به چالش طلبیدن)، «توبیخ» (سرزنش) و «تعجیز» (ناتوان نشان دادن) قابل تحلیل و واکاوی است (مغنیه، ۱۴۲۴: ج ۶، ۲۶۱؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۰: ج ۲۲، ۵۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۸، ۶۰۹).

این فرمان، در وهله نخست، یک تحدی بیدارکننده است که مشرکان را فرامی‌خواند تا کارآمدی معبودهای موهوم خود را نشان دهند. قرآن از آنان می‌خواهد که این خدایان را در هنگامه شدائد و نیازهای واقعی فرابخوانند تا صدق یا کذب پندارشان بر خود ایشان آشکار گردد (فخررازی، ۱۴۲۰: ج ۲۵، ۲۰۳؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۳، ۵۷۹). افزون بر این، لحن امر در «ادْعُوا» سرشار از جنبه «توبیخ» و «تخطئه» (آشکارسازی خطا) است (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰: ج ۲۲، ۵۲). این توبیخ، نه یک سرزنش احساسی، بلکه یک تلنگر عقلانی است که بنیان‌های فکری مخاطب را به شیوه‌ای مستقیم اما غیرتهاجمی به چالش می‌کشد و پوچی و بی‌اساس بودن عقایدشان را بر آنان هویدا می‌سازد (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۸، ۶۰۹؛ مراغی، بی‌تا: ج ۲۲، ۷۷). درنهایت غایت این چالش، اثبات عجز مطلق و ناتوانی ذاتی این معبودهاست (مغنیه، ۱۴۲۴: ج ۶، ۲۶۱). این تعجیز، مقدمه‌ای است برای گزاره بعدی، یعنی «لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ...»، که در آن، نتیجه این تحدی به صریح‌ترین شکل ممکن اعلام می‌شود (مراغی، بی‌تا: ج ۲۲، ۷۷-۷۸). این احتجاج هوشمندانه قرآنی، عرصه جدال را از حوزه انتزاعی و ادعاهای اثبات‌ناپذیر، به عرصه آزمون عملی و مشاهده‌پذیر منتقل می‌کند. قرآن با واداشتن مخاطب به مشاهده و تأمل در عجز معبودهایش، یک تمهید معرفتی را به کار می‌گیرد. به‌نظر می‌رسد از منظر روان‌شناختی، این روش با تضعیف زمینه‌های مقاومت ذهنی و پرهیز از جدال مستقیم، مخاطب را برای پذیرش استدلال منطقی آماده می‌سازد. از منظر معرفتی نیز این چالش، بار اثبات را از دوش مدعی توحید برداشته و برعهده مدعیان شرک قرار می‌دهد تا کارآمدی عملی باور خود را به نمایش بگذارند. این مقدمه‌چینی، فضا را برای حاکمیت تام عقلانیت در فرآیند استدلال ساختارمندی که بلافاصله پس از آن ارائه می‌شود، فراهم می‌آورد.

۴- اصل بنیادین: استغنائی مطلق به‌مثابه نفی هرگونه نیاز

قدرت و عقلانیت چارچوب جدلی قرآن، ریشه در یک اصل کلامی تزلزل‌ناپذیر دارد که به‌عنوان زیربنای تمامی مراحل بعدی برهان عمل می‌کند: اصل استغنائی مطلق الهی. این مفهوم بنیادین که از سراسر پیکره تفسیری قابل استخراج است، به‌معنای غنای ذاتی و بی‌نیازی کامل خداوند از هرگونه شریک، یاور و واسطه در ساحت خلقت و تدبیر است.

مفسران در شرح عبارت «وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَّهِيرٍ» اجماع دارند که ظهیر به‌معنای معین (یاور) و معاون (دستیار) است و نفی آن، هرگونه تصور نیاز خداوند به یاری مخلوقاتش را قاطعانه رد می‌کند. این نفی، چنانکه فخررازی به‌دقت شرح می‌دهد، حتی ایده تفویض امور را نیز باطل می‌سازد؛ زیرا خداوند نه‌تنها به دستیار نیاز ندارد، بلکه تدبیر هیچ امری را نیز به دیگری واگذار نکرده است (فخررازی، ۱۴۲۰: ج ۲۵، ۲۰۳). این بی‌نیازی مطلق، صرفاً یک صفت سلبی نیست، بلکه از اوصاف ذاتی خداوند یعنی عزت و حکمت نشأت می‌گیرد. عزت در نگاهی عمیق، به‌معنای غلبه‌ای است که هرگونه مغلوبیت یا نیازمندی را نفی می‌کند (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۸، ۶۱۱). چنانکه ابن‌عاشور به‌درستی تبیین می‌کند، عزت در جوهر خود همان «استغناء عن الغير» (بی‌نیازی از غیر) است (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰: ج ۲۲، ۶۲). خدای عزیز، قادری است که مغلوب نمی‌شود و در نتیجه به پشتیبان نیاز ندارد. علامه طباطبایی این مفهوم را به کمال رسانده و عزت الهی را مانعی ذاتی می‌داند که اجازه نمی‌دهد هیچ موجودی در حریم کمال او وارد شده و در شئون ربوبی‌اش شریک گردد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۶، ۳۷۶).

به‌همین ترتیب، حکمت او که به‌معنای اتقان در صنع و علم مطلق است (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰: ج ۲۲، ۶۲)، هرگونه اقدام مبتنی بر نقص یا نیاز را منتفی می‌سازد؛ زیرا همان‌طور که علامه طباطبایی استدلال می‌کند، اتخاذ شریک یا تفویض امور به غیر اگر از روی نیاز نباشد، یک فعل جزافی و فاقد حکمت است و حکمت بالغه الهی چنین امری را برنمی‌تابد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۶، ۳۷۶). بنابراین، استغنائی الهی که از عزت و حکمت او سرچشمه می‌گیرد، به‌عنوان اصل موضوعه این برهان، هرگونه امکانی برای مالکیت، شراکت یا معاونت غیرالله را پیشاپیش از منظر عقلی ناممکن می‌سازد و شالوده منطقی استدلالی را فراهم می‌آورد که در ادامه به تحلیل ساختار آن پرداخته خواهد شد.

۵- تحلیل ساختار سلسله مراتبی؛ شالوده‌شکنی شرک در آیه ۲۲

پس از آنکه چارچوب خطابی برهان از طریق به چالش کشیدن عقلانیت مشرکان بنا نهاده شد، متن قرآن وارد هسته اصلی استدلال خود می‌شود. آیه ۲۲ سوره سبأ تمامی منافذ و گریزگاه‌های احتمالی اندیشه شرک را به ترتیب از قوی‌ترین و فراگیرترین ادعا به ضعیف‌ترین و محدودترین آن مسدود می‌سازد. این نگاه نظام‌مند که در آن هر مرحله نفی، راه را بر مرحله بعدی می‌بندد، به صورت مشخص در تحلیل برخی مفسران برجسته، به ویژه فخر رازی، به چشم می‌خورد که استدلال آیه را ابطال‌کننده مراتب مختلف شرک می‌داند. براساس این دیدگاه ساختاری، برهان آیه در یک سیر نزولی سه مرحله‌ای سامان یافته است: نخست، با ابطال قوی‌ترین ادعای ممکن یعنی مالکیت استقلالی غیرالله بر کوچک‌ترین جزء عالم هستی آغاز می‌شود. سپس، به سطح ضعیف‌تر یعنی ابطال شراکت تبعی تنزل می‌کند و در نهایت، آخرین و محدودترین امکان یعنی نقش معاونت و مظاهرهت را نیز نفی می‌کند. بخش پیش‌رو به کالبدشکافی این سه سطح خواهد پرداخت و نشان می‌دهد چگونه این ساختار سلسله‌مراتبی، بنیان‌های هستی‌شناختی شرک را به شیوه‌ای کاملاً عقلانی و منسجم از هم فرومی‌پاشد.

۵-۱- سطح اول: نفی مالکیت استقلالی

نقطه عزیمت و شالوده برهان قرآن در شالوده‌شکنی شرک، قوی‌ترین و فراگیرترین سطح ممکن، یعنی ابطال کامل مالکیت استقلالی است. آیه با گزاره قاطع «لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ»، سنگ‌بنای هرگونه ادعای الوهیت را سست می‌نماید. گستره این نفی، از دو جهت مطلق و فراگیر است: نخست از جهت مقدار، که با تعبیر «مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» به کوچک‌ترین واحد قابل تصور اشاره دارد (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۲۲، ۵۲)؛ دوم از جهت مکان، که با ذکر «السموات والأرض»، تمام عرصه هستی را در بر می‌گیرد. ذکر این دو حوزه، چنانکه مفسران تبیین کرده‌اند، هم برای اشاره به عمومیت عرفی است و هم ناظر به انواع معبودهای مشرکان است که برخی را «سماوی» (چون ملائکه و کواکب) و برخی دیگر را «أرضی» (چون اصنام) می‌پنداشتند (بیضاوی، ۱۴۱۸: ج ۴، ۲۴۶). مفسران تأکید دارند که این نفی کامل مالکیت، شامل هر نوع خیر، شر، نفع و ضرر می‌شود و موجودی با این درجه از عجز مطلق، به هیچ وجه نمی‌تواند شایسته الوهیت باشد (طبری، ۱۴۱۲: ج ۲۲، ۶۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۳، ۵۷۹).

اهمیت این مرحله در آن است که به‌شکلی بنیادین، پیوند منطقی و ضروری میان مالکیت و ربوبیت را هدف قرار می‌دهد. همان‌گونه که علامه طباطبایی تبیین کرده، استحقاق عبادت و پرستش (الوهیت)، فرع بر توانایی انعام و بخشش است و این توانایی نیز خود برخاسته از مالکیت است؛ بنابراین هنگامی که یک موجود به‌طور مطلق هیچ مالکیتی حتی به‌اندازه ذره‌ای از عالم هستی ندارد، توانایی بخشش هیچ نعمتی را نیز نخواهد داشت و در نتیجه به‌هیچ‌عنوان نمی‌تواند ربّ و معبود باشد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۶، ۳۷۰). در واقع، این گام نخست با اثبات فقدان کامل مالکیت، هرگونه ادعای ربوبیت مستقل را ساقط کرده و راه را برای ورود به مراحل بعدی و ابطال ادعاهای ضعیف‌تر شراکت و معاونت هموار می‌سازد (فخررازی، ۱۴۲۰: ج ۲۵، ۲۰۳).

۵-۲- سطح دوم: نفی شراکت تبعی

پس از مسدود ساختن گسترده‌ترین ادعای ممکن یعنی مالکیت استقلالی، ساختار منطقی برهان به سطح دوم و موضع دفاعی ضعیف‌تر منتقل می‌شود: امکان شراکت تبعی. آیه با گزاره قاطع «وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ» این گریزگاه فکری را نیز با قاطعیت می‌بندد. این عبور سلسله‌مراتبی، به تعبیر ابن‌عاشور، یک «اتباع» و پیگیری هوشمندانه است که پس از نفی ادعای اصلی، بلافاصله به سراغ ادعای فرعی و محتمل بعدی می‌رود (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰: ج ۲۲، ۵۲). مفسرانی چون فخررازی این مرحله را ناظر به ابطال دیدگاه آن دسته از مشرکان می‌دانند که برای واسطه‌هایی مانند کواکب و ملائکه نقشی شراکتی در تدبیر امور زمین قائل بودند (فخررازی، ۱۴۲۰: ج ۲۵، ۲۰۳). از منظر آنان، هرچند این موجودات مالک مستقل نیستند، در اداره بخشی از جهان با خداوند شریکند. قرآن با نفی هرگونه شرکت، این پندار را نیز باطل می‌سازد. نکته کلیدی در این مرحله، جامعیت و فراگیری نفی شرک است؛ این واژه، آن‌گونه که در تفاسیر تشریح شده، هر نوع مشارکت در حاکمیت را شامل شده و باطل اعلام می‌کند. طبری توضیح می‌دهد که این نفی، هم شراکت به‌صورت «مشاع» (مالکیت اشتراکی در کل) و هم به‌صورت «مقسوم» (مالکیت بخشی معین از کل) را در بر می‌گیرد (طبری، ۱۴۱۲: ج ۲۲، ۶۱). علامه طباطبایی نیز با اشاره به عقیده مشرکان که برای هر یک از آلهه خود بخشی از خلقت را قائل بودند، بیان می‌کند که این آیه هر نوع مالکیت محدود و جزئی را نیز منتفی می‌داند (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۶، ۳۷۰).

بدین ترتیب، این گام دوم از برهان، با دقت منطقی، دامنه استدلال را تنگ‌تر کرده و پس از اثبات اینکه معبودهای باطل نه مالک مستقل اند و نه شریک در ملک، ذهن مخاطب را به سمت بررسی آخرین و ضعیف‌ترین احتمال ممکن، یعنی نقش معاونت، سوق می‌دهد.

۵-۳- سطح سوم: نفی معاونت و مظاهر

پس از ابطال مالکیت مستقل و شراکت تبعی، ساختار منطقی برهان به آخرین و ضعیف‌ترین گریزگاه فکری ممکن در ساحت تکوین می‌رسد: این فرض که معبودها، حتی اگر مالک یا شریک نباشند، دست کم در نقش پشتیبان در نظام تدبیر الهی عمل می‌کنند. گزاره قاطع «وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ» این آخرین راه توجیه شرک در حوزه خلقت و تدبیر را نیز به طور کامل مسدود می‌کند. مفسران، از متقدمین تا متأخرین، در شرح این عبارت بر معنای «ظهير» به مثابه «معین» (یاور) و «معاون» (دستیار) اتفاق نظر دارند (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳: ج ۳، ۵۳۱؛ طبری، ۱۴۱۲: ج ۲۲، ۶۱؛ طوسی، بی تا: ج ۸، ۳۹۲). این مرحله از استدلال، هرگونه قیاس با سلاطین بشری و تصور انسان‌انگاره‌ای را که خداوند را برای اداره ملک خود نیازمند کارگزاران و دستیاران می‌پندارد، از ریشه باطل می‌سازد (فخررازی، ۱۴۲۰: ج ۲۵، ۲۰۳). تحلیل دقیق‌تر نشان می‌دهد که این نفی حتی شامل ایده پیچیده‌تر تفویض امور نیز می‌شود؛ یعنی خداوند نه تنها نیازی به یاور ندارد، بلکه تدبیر هیچ امری را نیز به دیگری واگذار نکرده است (فخررازی، ۱۴۲۰: ج ۲۵، ۲۰۴). این امر مستقیماً به اصل بنیادین استغنائی مطلق الهی بازمی‌گردد؛ زیرا نیاز به معاون و دستیار با غنای ذاتی، عزت مطلق و حکمت بالغه خداوند در تضاد کامل است. عزت الهی که به معنای غلبه شکست‌ناپذیر و بی‌نیازی از غیر است (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ج ۲۲، ۶۲)، مانع از آن می‌شود که موجودی در حریم ربوبیت او وارد شود. همچنین، حکمت بی‌نقص او هرگونه فعل جزافی مانند اتخاذ شریک یا دستیار را منتفی می‌سازد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۶، ۳۷۶). به بیان دیگر، موجودی که در ذات خود بی‌نیاز، در قدرت خود بی‌همتا و در تدبیر خود بی‌نقص است، هیچ‌گونه احتیاجی به پشتیبان ندارد (حقی برسوی، بی تا: ج ۷، ۲۹۰). بدین ترتیب، این مرحله سوم با نفی هرگونه نقش یاری‌رسانی، ساختار منطقی قرآن را کامل کرده و هر نوع مشارکت هستی‌شناختی غیرالله در نظام عالم را ناممکن می‌سازد و راه را برای ورود به آخرین سطح برهان یعنی ابطال شفاعت هموار می‌کند (فخررازی، ۱۴۲۰: ج ۲۵، ۲۰۴).

۵-۴- سطح چهارم: نفی شفاعت خودمختار

پس از آنکه برهان قرآنی در آیه ۲۲، تمامی ادعاهای ممکن برای مشارکت غیرالله در قلمرو هستی- از مالکیت مستقل گرفته تا شراکت و معاونت در خلقت و تدبیر- را به شیوه‌ای سلسله‌مراتبی و قاطعانه ابطال کرد، اکنون آخرین گریزگاه اندیشه شرک را باطل می‌سازد: حوزه شفاعت. مفسران این فراز را مرحله نهایی و نتیجه ضروری برهان پیشین دانسته‌اند (فخررازی، ۱۴۲۰: ج ۲۵، ۳۷۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۸، ۲۷۸؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۰: ج ۲۲، ۷۵۵). این بخش از جستار حاضر نشان خواهد داد که آیه ۲۳ با تبیین انحصار شفاعت در اراده الهی، پیوندی ناگسستنی میان هستی و رستگاری برقرار می‌سازد. منطق حاکم بر این پیوند، یک استلزام قهری است: موجودی که در ساحت وجود و تکوین، فاقد هرگونه مالکیت و قدرتی است، چگونه می‌تواند در ساحت رستگاری و نجات، دارای نفوذ و تأثیرگذاری مستقل باشد؟ از این رو، این بخش با تحلیل دو جزء کلیدی آیه ۲۳، ابتدا به تشریح سطح چهارم و نهایی برهان یعنی نفی انگاره «شفاعت خودمختار» پرداخته و سپس تبیین خواهد کرد که چگونه حاکمیت مطلق الهی بر امر رستگاری را به تصویر می‌کشد و برهان استغنا را به نقطه اوج خود می‌رساند.

گزاره «وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ» به اتفاق آراء مفسران، پاسخی مستقیم به این باور رایج است که معبودها حتی اگر خالق نباشند، به‌عنوان شفیع و واسطه نزد خداوند دارای نفوذ و قدرت چانه‌زنی هستند (فخررازی، ۱۴۲۰: ج ۲۵، ۲۰۴؛ طبری، ۱۴۱۲: ج ۲۲، ۶۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۸، ۶۰۹). این آیه با مشروط ساختن شفاعت به اذن الهی، قدرت را به‌طور کامل از مدعیان شفاعت سلب کرده و به مبدأ اصلی بازمی‌گرداند. این شرط، شفاعت را از یک حق ذاتی یا قدرت مستقل برای غیر، به یک فعل انحصاری و رخصتی از جانب خداوند تبدیل می‌کند؛ مجوزی که تنها به کسانی اعطا می‌شود که خود او اراده کند و شایسته بدانند (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۶، ۳۷۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۳، ۵۸۰). فخررازی درباره این امر به نکته‌ای ظریف اشاره می‌کند و می‌گوید این شرط نشان می‌دهد که مشرکان با عبادت غیر خدا برای طلب شفاعت، خود را از دریافت اذن الهی که شرط لازم شفاعت است محروم می‌سازند و بدین ترتیب از همان هدفی که دنبال می‌کنند دورتر می‌شوند (فخررازی، ۱۴۲۰: ج ۲۵، ۲۰۴).

منطق این مرحله، نتیجه قهری و ضروری سه مرحله پیشین است: موجودی که در پهنه هستی فاقد هرگونه مالکیت مستقل، شراکت در ملک، یا نقش حمایتی در تدبیر عالم است، به طریق اولی نمی‌تواند در حوزه رستگاری و نجات که از شئون همان ملک و تدبیر است، تأثیرگذار مستقلی باشد. بدین ترتیب، این سطح چهارم با پیوند زدن حوزه هستی‌شناسی به رستگاری‌شناسی، برهان استغنا را به کمال رسانده و نشان می‌دهد که غنای مطلق الهی، هم در ساحت آفرینش و هم در ساحت بخشایش، هرگونه نقش آفرینی مستقل را برای غیر او ناممکن می‌سازد.

۶- فراز «فُرْعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ»: تجلی استغنا الهی

برهان قرآنی پس از تکمیل حلقه استدلال عقلی و مسدود ساختن تمام منافذ هستی‌شناختی شرک، به نقطه اوج بلاغی و روایی خود می‌رسد. در این مرحله، قرآن با یک تصویرسازی شگفت، نتیجه برهان را در صحنه‌ای شهودی به نمایش می‌گذارد تا حقیقت استغنای مطلق الهی از قلمرو عقل محض به ساحت قلب و احساس نیز نفوذ کند. عبارت کلیدی «حَتَّىٰ إِذَا فُرِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ» که به صحنه رفع هراس و اضطراب اشاره دارد، کارکردی فراتر از یک گزارش غیبی داشته و به مثابه مهر تأیید روایی و تجسم عملی اصل بنیادین برهان عمل می‌کند. اگرچه تفاسیر در تعیین مصداق دقیق این صحنه متکثرند، اما قریب به اتفاق آنها به نتیجه‌ای واحد در راستای تأیید این برهان منتهی می‌شوند. دو دیدگاه اصلی در این زمینه برجسته است. دیدگاه نخست که دیدگاه غالب مفسران است بر انبوهی از روایات از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و صحابه استوار است که صحنه را به هیبت و خضوع ملائکه در هنگام نزول وحی تفسیر می‌کند. براساس این روایات، هنگامی که خداوند اراده وحی می‌کند، کلام او با عظمتی وصف‌ناپذیر در آسمان‌ها طنین‌انداز می‌شود؛ صدایی که به اصطکاک و برخورد زنجیر بر روی صخره صاف (كَجَزْرِ السُّلْسِلَةِ عَلَى الصَّفَا) تشبیه شده است (طبری، ۱۴۱۲: ج ۲۲، ۶۲). از شدت این هیبت، تمام ملائکه دچار هراس و مدهوشی (صَعِقَ) شده و به سجده می‌افتند (قمی، ۱۳۶۳: ج ۲، ۲۰۲). آنان در این حالت باقی می‌مانند تا زمانی که فرمان الهی صادر شده و جبرئیل بر آنان گذر می‌کند و با عبور او، هراس و اضطراب از قلوبشان زدوده می‌شود (فُرِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ). در این هنگام، پس از به خود آمدن، از یکدیگر یا از جبرئیل می‌پرسند: «مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟» (پروردگارتان چه فرمود؟) و پاسخ می‌شنوند: «الْحَقُّ» (حق را فرمود) (طبری، ۱۴۱۲: ج ۲۲، ۶۳).

در دیدگاهی دیگر، که به‌ویژه در تفسیر زمخشری تبیین شده است، این صحنه به موقف شفاعت در روز قیامت مرتبط دانسته می‌شود؛ جایی که حتی مقرب‌ترین شافعان و نیز امیدواران به شفاعت، در اضطرابی عظیم و سکوتی سنگین، منتظر صدور اذن الهی برای شفاعت هستند. به‌تعبیر زمخشری، این انتظار، زمانی طولانی و سرشار از ترس و امید به طول می‌انجامد تا آنکه سرانجام فرمان الهی صادر شده و با تجلی تابشیر اجابت، هراس از قلبشان زدوده می‌شود (فُرِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ). تنها در آن لحظه است که از یکدیگر می‌پرسند پروردگار چه فرمود و پاسخ می‌شنوند که اذن شفاعت برای اهلش صادر شده است (زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۳، ۵۸۰؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ج ۴، ۲۴۶).

۷- نقطه کانونی

در هر دو تفسیر، نقطه کانونی و پیام اصلی یکی است و اینجاست که قدرت بلاغی قرآن آشکار می‌شود: شافعان بالقوه و مقرب‌ترین موجودات عالم، چه ملائکه حامل وحی و چه اولیای الهی در صحنه قیامت، نه در جایگاه شریکان قدرتمند و صاحب نفوذ، بلکه در مقام بندگانی خاضع و مضطرب به‌تصویر کشیده شده‌اند (طبری، ۱۴۱۲: ج ۲۲، ۶۲؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۳، ۵۸۰). آنان در برابر عظمت امر الهی، دچار فرع شده و هیچ اراده و اختیاری مستقل از خود ندارند. این نمایش عملی از خضوع مطلق و بی‌قدرتی کامل آنان در برابر اراده الهی، به‌صورت حسی و روایی، همان نتیجه‌ای را تثبیت می‌کند که برهان عقلی پیشین به آن رسیده بود. این صحنه این پرسش نهایی را در ذهن مخاطب تصویر می‌کند: وقتی عالی‌ترین و مقرب‌ترین موجودات این چنین تسلیم و فاقد اختیارند، چگونه می‌توان برای موجودات فروتر و جماداتی بی‌جان، نقشی مستقل در ملک یا شفاعت قائل شد؟ درنهایت، این تصویرسازی قدرتمند، برهان استغنا را از قلمرو استدلال محض به ساحت شهود و احساس منتقل کرده و با نمایشی بی‌بدیل از جلال و کبریایی خداوند و فقر و وابستگی محض تمام مخلوقات، تأثیر برهان را در جان مخاطب تعمیق بخشیده و راه را بر هرگونه توجیه شرک‌آمیز برای همیشه مسدود می‌سازد.

۸- نتیجه‌گیری

۱- پژوهش حاضر با هدف عبور از شرح تفسیری صرف به یک تحلیل ساختاری، در پی کشف و تبیین ساختار منطقی برهان قرآن بر ابطال شرک در آیات ۲۲ و ۲۳ سوره سبأ بود و نشان داد که این دو آیه نه مجموعه‌ای از گزاره‌های پراکنده، بلکه یک استدلال منسجم و به هم پیوسته را تشکیل می‌دهند که از یک منطقی درونی دقیق و ساختاری سلسله‌مراتبی پیروی می‌کند. یافته‌های این پژوهش، که برآمده از تحلیل پیکره‌ای از تفاسیر معتبر از متقدمین تا متأخرین است، آشکار ساخت که این برهان در یک فرآیند چهار مرحله‌ای و نزولی، تمامی راه‌های فکری ممکن برای توجیه شرک را به صورت نظام‌مند مسدود می‌سازد.

۲- این ساختار، نقطه عزیمت خود را از وسیع‌ترین و بنیادین‌ترین سطح انکار آغاز می‌کند: ابطال قاطع مالکیت استقلالی. قرآن با نفی مالکیت حتی بر «مثقال ذره‌ای»، پیوند ضروری میان مالکیت و ربوبیت را قطع کرده و نشان می‌دهد موجودی که از خود هیچ اختیاری در پهنه هستی ندارد، شایستگی پرستش را نیز نخواهد داشت. در گام بعدی، برهان به سطح ضعیف‌تر یعنی امکان شراکت تبعی راه می‌یابد و با نفی هرگونه شرک، این تصور را که معبودها می‌توانند به‌عنوان شرکای مادون در اداره بخشی از جهان عمل کنند، باطل می‌سازد. سپس، حلقه استدلال با نفی آخرین نقش تکوینی ممکن یعنی معاونت و مظاهر تنگ‌تر می‌شود و با گزاره «وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَلْمٍ»، هرگونه تصور نیاز خداوند به یاور و دستیار یا ایده تفویض امور را ریشه‌کن می‌کند. در نهایت، برهان به اوج منطقی خود می‌رسد و با گذار از ساخت تکوین به حوزه رستگاری، آخرین دستاویز مشرکان یعنی شفاعت مستقل را با مشروط ساختن مطلق شفاعت به اذن الهی، ابطال می‌نماید.

۳- آشکار گردید که شالوده و اصل موضوعه‌ای که به این ساختار چهار مرحله‌ای انسجام می‌بخشد، مفهوم استغنائی مطلق الهی است. این غنای ذاتی، صرفاً یک صفت سلبی نیست، بلکه از اوصاف ایجابی چون عزت به معنای غلبه شکست‌ناپذیر و بی‌نیازی از غیر و حکمت به معنای تدبیر بی‌نقص و به دور از هرگونه فعل جزافی سرچشمه می‌گیرد. این اصل بنیادین، هرگونه نیاز به شریک، یاور یا واسطه مستقل را پیشاپیش از منظر عقلی ناممکن ساخته و زیربنای تزلزل‌ناپذیر کل برهان را تشکیل می‌دهد.

۴- عقلانیت رویکرد قرآن در همین ساختار هوشمندانه تجلی می‌یابد. قرآن به جای اکتفا به یک ادعای جزمی، با ارائه یک برهان گام‌به‌گام که تمامی احتمالات را پیش‌بینی و ابطال می‌کند، مخاطب را در یک فرآیند تعقلی همراهی می‌کند. این عقلانیت با اوج بلاغت و تأثیرگذاری روانی همراه است؛ برهان با یک چالش‌گری هوشمندانه آغاز می‌شود (قُلْ ادْعُوا) تا ذهن مخاطب را برای پذیرش استدلال آماده سازد و با یک تصویرسازی روایی قدرتمند به پایان می‌رسد. این صحنه، چه به هیبت ملانکه در هنگام نزول وحی تفسیر شود و چه به اضطراب شافعان در موقف قیامت، نتیجه واحدی را به‌نمایش می‌گذارد: خضوع و تسلیم محض مقرب‌ترین موجودات در برابر عظمت الهی. این تجسم عملی، برهان استغنا را از قلمرو عقل محض به ساحت شهود و احساس منتقل کرده و راه هرگونه تردید را بر ذهن مخاطب می‌بندد. ۵- نوآوری این پژوهش، مفهوم‌پردازی این ساختار منسجم تحت عنوان برهان استغنا به‌عنوان یکی از الگوهای استدلال عقلانی نظام‌مند در قرآن بود. پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی با بهره‌گیری از این چارچوب تحلیلی، به بررسی و کشف این الگو یا الگوهای مشابه در سایر آیات جدلی قرآن بپردازند تا ابعاد دیگری از ساختار منطقی کلام الهی آشکار گردد.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن عاشور، محمد الطاهر، (۱۴۲۰ق)، *التحریر والتنویر*، بیروت، مؤسسة التاریخ العربی.
۲. بیضاوی، ناصرالدین عبدالله، (۱۴۱۸ق)، *أنوار التنزیل وأسرار التأویل*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۳. تجملیان، حمیده؛ باقری نوعپرست، خسرو؛ وزیری، سعید و افشانی، سید علیرضا (۱۴۰۰ش)، "مفهوم‌شناسی عقل در قرآن کریم با تأکید بر روابط هم‌نشینی"، *عقل و دین*، دوره ۱۳، شماره ۲۴، صص ۲۶-۴۵.
۴. حقی برسوی، اسماعیل، (بی‌تا)، *تفسیر روح البیان*، بیروت، دارالفکر.
۵. زمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۰۷ق)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دارالکتب العربی.
۶. سبحانی تبریزی، جعفر، (۱۳۹۵ش)، *منیة الطالبین فی تفسیر القرآن المبین*، قم، مؤسسه امام صادق (علیه‌السلام).
۷. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۳۹۰ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۸. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲ش)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
۹. طبری، محمد بن جریر، (۱۴۱۲ق)، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالمعرفة.
۱۰. طوسی، محمد بن حسن، (بی‌تا)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۱۱. فخررازی، محمد، (۱۴۲۰ق)، *التفسیر الکبیر*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۱۲. فضل‌الله، محمد حسین، (۱۴۱۹ق)، *من وحی القرآن*، بیروت، دار الملاک.
۱۳. قمی، علی بن ابراهیم، (۱۳۶۳ش)، *تفسیر القمی*، قم، دارالکتب.
۱۴. مراغی، احمد مصطفی، (بی‌تا)، *تفسیر المراغی*، بیروت، دارالفکر.
۱۵. مقاتل بن سلیمان، (۱۴۲۳ق)، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۱۶. مغنیه، محمدجواد، (۱۴۲۴ق)، *التفسیر الکاشف*، قم، دار الکتب الإسلامی.
۱۷. نجاتی، محمد؛ سامی، حامد (۱۴۰۱ش)، "نقش عقل در حفظ خلوص دین از منظر آیات و روایات"، *عقل و دین*، دوره ۱۴، شماره ۲۷، صص ۶۸-۸۷.